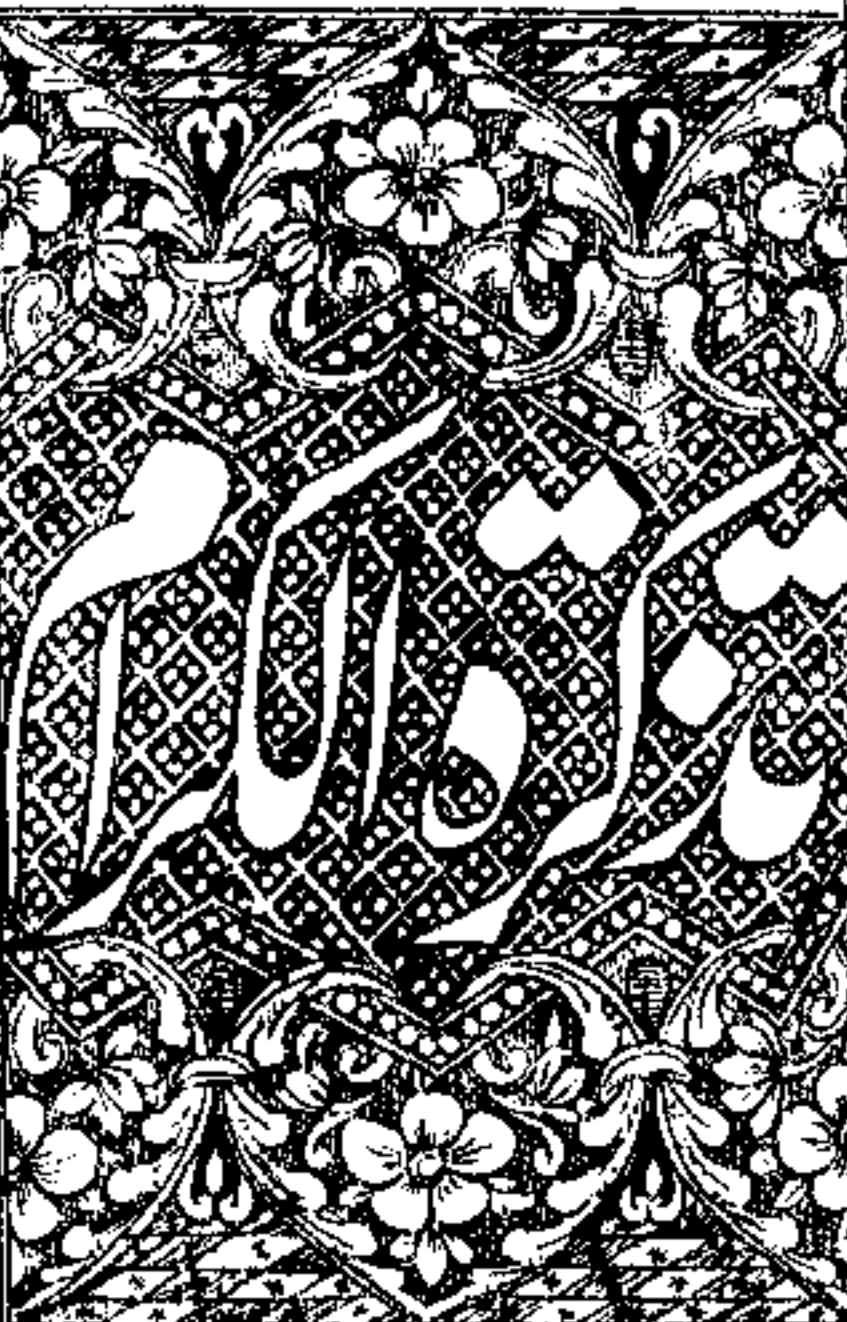


انھن کی تذکرہ

تصنیف شریف سید ابوالحسن علی محمد ابوالحسنی قدس سرہ



بجسارت سرپرست چارہ شریف کرام پھلوری شریف

مطبع دارالحمدی طبع شد

انھذا تذکرہ

تصنیف میر جناب مولانا مولوی محمد ابوالحیوت قدس سرہ

تذکرہ
الاکرام

بجانب شہادت سربراہ شہادت حضرت اکرام پھلوری شریف

مطبع انوار احمدی
دہلی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

حمد و سپاس مرخالتی را که از دایره کائنات حضرت انسان را بر همه
گزیده و مرکز نظر رحمت خاص خود ساخته و شکر بیقیاس مرمیمی را که
ظفرای نفخت فیه من روحی منشور بنام ایشان گردانیده
و تجلعت تشریف علاقه اتی جاعل فی الکریم خلیفه بانهران
هزار نعمت بنواخته حکیمی است که با وجود نزولت و لطافت پال شکران
ملا و اعلی نظر لطف و رافت برین خاکدان سراپا کسافت انداخته
و تخم محبت خویش در مزرعه دل اینان کاشته و هر لمح با آب است
طراوت و تازگی بخشیده نگهبانان است که از صرصر هوا و حرص
و طغیانی و سوسه نگهبانها نموده و از پامانی نفس بکیش خلاص اندیشه
و دست بردابلیس با تلبیس صیانتها فرموده و در و دنا محدود بر انصاف
مقام محمود که عین انسان دوست دیگر هر چه هست منظر دوست از دست

سه گز بودی ذات پاک مصطفیٰ نیست بودی هر چه هست از
 ماسوی + برگزیده ایست که تجلی عین ذات عبارتست از ذات
 او و ظهور خاص صفات تعبیرست از اولی صفات او ما هیبت انسانی
 منحصرست در وسع کمال انسانی ختمست بر وسع صفوت
 برگزیدگان یکی از جو داوست بود و بهبودشان از وجود اوست محمدتست
 که مدح و ثنایش بیرونست از گفتار ما محمودتست که نیکو خصالتش
 افزونست از شمار ما برگزیده گان از پیشواست رسیده گان از رهنا
 ست سه سر حلقه برگزیده گان اوست + سر خیل همه سیدگان
 اوست + و برآک و صحاب و اهل بیت او که مقتدای برگزیدگان
 حضرت قدس اند و رهتله خاصان خلوت انس و برسان
 اولیای امت او که گوے سبقت در میدان صفوت از انجمن اولین
 ره بوده و آخرین را بدان هدایت نموده علیه و علیهم التحیات الوافیات
 والصلوات والسلام اما بعد میگوید بنده بی بضاعت احقر التماس
 الراجی الی النجات محمد ابوالحیات قادری فلواروی البهار
 وطنًا بعضی از زینبی نسبا عفر الله ذنوبه و مستر عیوبه که از مد
 بجمع احوال بعضی شیوخ کرام خود علی بنیاد علیهم السلام در دل
 متلاشتم که تا یادگاری در دنیا و سرمایه در عقبه باشد اما از
 نامساعدت ایام فرصت دست نمیداد و از بی بضاعت

جرتبیرین مقصد اعلیٰ نمی افتاد که یک ناگاہ الهام لاریسے رہبری
 نمود و تا میدغیبی مددگاری فرمود مگر ہمت ب حصول این متمنی جست
 برستم و بر بنی از احوال ارکان دین کہ از ثنقات بسیم رسیده مع
 اسانید بقید قلم آوردم و آنچه خود معاینہ کردم در ان حاجت ارقام
 اسانید ندیدم با آنکہ اکثر ثنقات ہم در ان معاینہ شریک ما بودند
 ترک نام آنها کردم و آبتداسے کتاب تیمنا و تبرکات از احوال پیر طریقت
 حضرت تلج العارفين محمدم شاہ محمد مجیب اللہ القادری
 رضی اللہ تعالیٰ عنہم کردم و انتہاسے براحوال پیر بیعت آنحضرت
 رضی اللہ تعالیٰ عنہ تا بدایت و نہایت را با خود ہا نوعی از ربط باشد
 و نام این کتاب تذکرۃ الکرام نہادم و اللہ المستعان و التوفیق

ذکر حضرت مولانا محمد وارث رسول نما قادری رضی اللہ عنہ

احوال شریف ایشان اگر مفصل ب ضبط قلم مشکین رقم آورده شود و دفاتر
 نوشته آید ہنوز ر شہرازد ریاسے زخارست و شمشاد از وادے
 عنبر سار اگر تمامی خلق مگر ہمت برتالیف بندند و ارا شمار ربع مسکون
 اقلام سازند و در ریاسے محیط مداد گردند باز بگوشش ہوش
 جز صداسے نفع البھی و بگوششوند لا جرم بر بنی از ان بسیار شمرده
 بر بندے اختصار کرده نقل اسست شیخ العالمین رضی اللہ عنہ حضرت شاہ
 نعمت اللہ میفرمودند کہ چون آنحضرت سولنا این خاک تیرہ را از جلال شہید شاہ

منور ساخت مجھے بطالع اقبال با کمال و سے رفا نظر کردہ بسیار
بسیار از احوال رفیع بعقد انا مل آوردہ و اختتام حکم بیج بران کردہ
کہ اگر حضرت محبوب سبحانی قطب ربانی غوث الاعظم سید علی القادر
جیلانی رضی اللہ عنہ از وجود با جو د خود سر زمین عالم را رشک
افزائے فردوس اعلیٰ نیکو دند حضرت ایشان بجائے جناب
اوشان می شد ند و باعث انتظام عالم سے بود ند و فی الحقیقتہ
از خطابات عالیات کہ در آخر احوال بیان کردہ خواہد شد صدق
مقالش ظاہر ست و ہم در کف دست راست آن سرور است
بستان ولایت بخط سبز زیر پوست باریک اسم مبارک رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نمایان بود کہ ہر کس میخواند و وطن قدیم بلدہ غازی
پور ست چون پدر بزرگوارش در عمد اورنگ زیب عالمگیر باد
خدمت قضا سے شہر بنارس داشت اکثر اتفاق اقامت شریف
با پدر عالیقدر درین شہر و نمود تا اینجا کہ بعد وفات پدر بر جادہ
فقر و درس و تدریس عمر شریف ہمین جالب فرمودند و قبایل گاہ
بنگازی پور و گاہ درین شہر سے ماندند و ازین ست کہ حضرت
خود را در بعضی تصانیف غازی پوری ثم البنارس سے رقم فرمودہ
اند چون عمر شریف بہفت سالگی رسیدہ آتش عشق نبوی در کانون
سینہ بی کینہ مشتعل گردیدہ جان و دل را با ہزاران ہزار سوز و گداز
گردیدہ جمال جہان آرا سے نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گردانیدہ

هم سبقان در بیستان عشق لشعر آموزی اشتغال میکرد و ندوهر کسی
 با هر کسی دعوی محبت میکرد و لبها و کناره دریا بجستجو سے هو نشان
 خود میرفت و لشعر و غزل تفریح خاطر محبت مقام هر خود سے نمود حضرت
 ایشان نیز مقتضای هم سنه و یک عمر سے مکلف دیدن رو سے
 زینها می شدند بخواهش میفرمود که محبوب ما محمد رسول الله صلی الله
 علیه و آله وسلم ست و خواندن اشعار مراد رسوای او ست و هر
 روز وقت عصر در خلوت می نشستند و در برابر روی خلق سے
 بستند و اشعار عشقیه ریخته میخواندند و آب دل از چشم دربار میرنجتند
 و کلمات عشقیه از زبان محبت بیان طفلان و ارمیفرمودند که ترجمه
 فارسی آن بجز اینقدر نباشد یا رسول الله من عاشق تو ام و هر عشق
 بعاشق خود ام روز در کنار است و هر عاشق از دیدارش در افتخار
 و ای بر ما که ترا حمی بر حال ما نیست در یاب در یاب که طاقت
 شکیبائی ندارم دو سال دیگر برین منوال بگذشت که در آخر ایام
 نه سالگی کوکب بخت یا و از افق سعادت طلوع کرد در عین حالت
 اضطراب که اصطبار صدر مرطبه از ان دور تر افتاده بود و آفتاب جمال
 محمدی صلی الله علیه و آله وسلم از برج لطف و عنایت تابان و نمایان
 شد و پیشم سر بے آنکه خواسته بود با شد یا غنودگی راه یافت
 شود کیفیت روداد که بشرف دیدار مشرف ساخت و بزبان حق بیان
 درج اب کلمات فراقیه فرمودند اگر دلبران آنها با مناهات لطف و مدارا

میکند ما هم براسه تو آدم غم مخور و خیز از افکار ارشاد فرمودند
 چون وقت تشریف بری آمد بر دست حضرت ایشان از غلبه عشق خلافت
 آداب ظاهر پستان دست بدامن نبوی صلی الله علیه و آله و سلم زدند
 و عرض کردند که کجا جلوه افروزمی منظور است باز چگونه خواهیم دید حضرت
 نبوی صلی الله علیه و آله و سلم که غایت شفقت بر اوست خصوصاً
 بر طفل فرمودند که هر روز همین وقت تنها درین شغل باش خواهی آمد
 از از روز هر روز وقت عصر در خلوت شریف بچشم سر مشرف میشدند و
 مستفیض میگرددند تا عمر یازده سالگی با آخر رسیده و گوید بخت اقبال
 از افق جاه و جلال پر تواند از سال دوازدهم گردیده و درین عمر
 ترقی مقامات عالیات دست داده بعد تکمیل امر شد که بیعت بر
 دست افضل المجاهدین المتأخرین سید شاه رفیع الدین قادری
 کنند حضرت ایشان عرض داشتند که بحر حضور از دیگر کسی اراده بخت
 ندارم بیعت گرفته بازار شاد فرمودند که بیعت کردن بظاہر هم
 ضرور است که اجزای سلسله بیعت برین موقوف است باید که
 از جد خود سید رفیع الدین بیعت کنند حسب الامر بیعت کردند
 حضرت افضل المجاهدین المتأخرین که باعتبار قرابت پدری نسبت
 جدی بحضرت ایشان داشتند بعد گرفتن بیعت در سلسله عالی قادریه
 که علوی شان و سب بر هر خاص و عام ظاهر و باهرست و خود شرف
 این سلسله ازین یک بیت حضرت غوث الاعظم محبوب سبحانی

در روایت مولانا
 علی بن ابی طالب صاحب
 کائنات از ایشان فرمودند که
 حضرت شیخ العالمین
 که از آید است بر وقت
 شیخ العالمین از حضرت
 در زمان سالی از حضرت
 در بیعت الدین فرمودند
 شیخ بخت بر مولانا سید
 بود بخت و فرمودند
 ترقی جاه و جلال پر
 ضرور است که اجزای
 بیعت برین موقوف است
 بیعت کردند
 حضرت افضل المجاهدین
 نسبت جدی بحضرت ایشان
 داشتند بعد گرفتن
 بیعت در سلسله عالی
 قادریه که علوی شان
 و سب بر هر خاص و
 عام ظاهر و باهرست
 و خود شرف این
 سلسله ازین یک بیت
 حضرت غوث الاعظم
 محبوب سبحانی

انراخان حضرت مولانا است ۱۲

انراخان حضرت مولانا است ۱۲

رضی اللہ عنہ اشکار است سه افقت شموس الاولین شمسنا
 ابدأ علی فلک العلی لا تغرب + علاوه برین آنکه در شرف سلسله قادریه
 همین بس است که این سلسله منسوب با شرف الابرار و سید الاخیاء
 حضرت محبوب سبحانی است رضی اللہ عنہ و ظاہر است که شرف
 دین از صاحب دین است و شرف مکان از مکین است و شرف
 امم از انبیا است همچنین شرف سلاسل از اولیای است فرمودند که
 الحمد لله علی احسانه مکرم قضا تو ام نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ
 وسلم چنین صادر شد ورنه از ترقی مستعمل شما خوف جذب بود
 و همه نعمتها که داشتند عطا نمودند و با ذکر و شغال سلسله قادریه
 خود مجاز فرمودند و تربیت طالبین بحضرت ایشان مفوض کردند
 و خود عزالت محض گزیدند نقل است از سید العلماء اسد العرفار
 اقرب حقیقت شیخ العالمین خلیفه اعظم مولانا مولوی احمدی دامت برکاته
 و افاض اللہ علینا فیوضه یاد دارم که میفرمودند در تقریب تعلیم و تعلم
 حضرت مولانا رسولتار رضی اللہ عنہ بر وایت اکابر دین رضی اللہ عنہم
 که حضرت رسولتارا از غلبه حالات و استیلا می کیفیات فرصت مطالعه
 کتب نبود چون بر استاد خود ملا ابراهیم که تلمیذ مولوی محمد علی تلمیذ
 میرزا هاند شریف می بردند خادمی کتاب همراه میبرد و پیش حضرت
 ایشان میکشاد و نشان سبق میداد از ان نشان و مقام خواندن
 آغاز میکردند گاهی احتیاج بقدری مطلب نمی افتاد استاد قدس سره

بس متحیر میشدند که حال کتاب بنی از نشان دادن خادم ظاهراست
 و حال خواندن هم ظاهرا این چه امر نادراست روزی در مقامی
 امر به بیان مطلب فرمودند سبب تامل تقریر نمودند حیرت بر حیرت
 افزود و دو سال از کسب علوم فقه و اصول و تفاسیر و حدیث
 و دیگر علوم مروجہ منطق و حکمت و هندسه فراغت کامل دست
 داده درین ایام تحصیل علم که از اغیار مستورا کمال بودند روزی
 استاد عالی زادا امر کرد که قلیان و چلم درست کرده آید تا بنوشتم
 حضرت ایشان چلم درست کرده قلیان را براسے صاف کردن
 و پر آب ساختن بصحن خانه بردند قلیان شیشه بود اندازه آب و
 بر کف دست نهاده می نمودند و میدیدند که عالم محویت بر حضرت
 ایشان طاری شد و توقفی دست داد استاد عالی زادا شاگرد
 را فرستاد که در باب توقف چرا پیش آمد شاید قلیان شکسته باشد
 و حجاب مانع آمدن گردیده باشد چون شاگرد بصحن خانه آمده
 دید که قلیان بر سر دو کف دست نهاده نظر دوخته محو عالم دیگران
 و نورسے بر سر مبارک تا بان تا آسمان کشیده است متحیر بنسبت
 استاد آمده عرض این ماجرا سے شگرت کرده ایشان مع شاگرد
 برخاستند و دیدند که فی البواقع چنین است چون خود هم سالک این
 راه بودند در یافتند که امرسے دیگر است همه طلبه را بسکوت
 فرمودند و بادب تمام ایساوه شدند تا زمانیکه اثر افاقه این عالم

بر شجره مبارک پیدا شد بعد از بمقام خود باز آمدند حضرت ایشان
 بعد افاقه بخیال توقف تیر تیر تشریف آوردند و چلم بر قلبیان درست
 کرده پیش استاد نهادند استاد عالی نژاد با دلبستگی گفتند
 که حالا ازین خدمت مرامعات دارید حضرت ایشان بجمال توقف
 خیال رنج خاطر استاد برده باعث از پیش آمدند استاد فرمود که رنج
 را داخلی نیست دیدیم آنچه دیدیم حالا اگر فتن کار و سوسه
 از شما سود ادب است و اینچنین کار کار شما نیست که شمارا بدان
 تکلیف دهم و از آن روز پس تعظیم و آداب ملحوظ خاطر میداشتند و سر
 قدر تعظیم بر میخواستند و در ماه تربیت و تعلیم آنحضرت متعلما از امام
 در خواب راحت بر لوح طلای سبق هر طالب العلم نوشته پیش میکردند
 که فلان کس زواخواهند خوانند و تحریر مطلب سبق نمی نمودند گاهی
 نسبت کتاب بینی در تعلیم طلبه نه آمده و زرسیده و قبل از آنکه
 در خواب ملائکه بالوح طلای در مراقبه نمود میشدند حضرت ایشان
 بس گران خاطر شد و عاف نمودند آنوقت مراقبه از طالب لوح حفظ
 و عافیت عطا فرما از آن روز این امر موقوف شد نقل است از
 حضرت شاه خدابخش خلیفه تاج العارفین قدس سرها شنیدیم که
 روزی مولوی جمال الدین رحمة الله میگفتند که در کتابی مشکلی افتاد
 که حل آن نه جا دیدم نه از کسی شنیدم نه خود بر جوابش قادر شدم
 خواستم که از حضرت مولانا رسولنار علی این مشکل کنم و دفع اعتراضیک

وارد بر مصنف است نمایم بعد چند می اتفاق مشهور بنام من افتاد
 بدولت پابوسی فائز شدیم با وجود آنکه آثار رحمة و رافت خجری
 از حسین سبکچین و می رضی الله عنه تا بان بود و اخلاق و محبت
 سرمدی از روی مبارکش نمایان بمقتضای هیبت حقیر در است
 عرض نیافتم هر بار که خلشے بدل راه می یافت ادب و هیبت مانع
 اظهار میشد حضرت ایشا ترا کشف حال گردید فرمودند که در فلان
 کتاب بمقام فلان قد شده ایست بظاہر غیر مد فوع توان گفت
 ما را هم خلشے بود روزی مجلس شریف نبوی صلی الله علیه وسلم
 از مصنف ملاقات شده استفسار طلب آن مقام کردم بنوعی
 تقریر کردند و تطبیق عبارت بدان نمودند که اعتراض بر بوسنے
 عائد نمی شد و خلشے نماند و بعینہ و بجنس عبارت و مطلب بیان
 فرمودند نهایت خوشوقت و دلشاد شدیم لباس علماء را پوشیدیم
 و طلبا را سبق میدادند هرگز اظهار فقر نمیکردند مگر تبرک لباس فقر گاه
 در روز روشن ملبوس حیم انور می ساختند مگر بوقت شب با
 یاران حلقه کمر میفرمودند الا در خلوت خاص و از کمال غلبه عشق
 مراقبہ خاص خود در مشے اقدام می نمودند که از جوشش عشق و فطر
 محبت طاقت نشستن نبود خصوصاً بعد مغرب معمول مراقبہ
 در رو بود که در صحن خانه میشی اقدام اختتام کرده و اکثر فرمود
 که آتش عشق خرمین صبر و سکون را میسوزد و نشستن نمیدهد و تحمل

سماع صوفیه نداشته بلکه بر سامعین تعجب فرموده که چگونه از آن مجلس
 زنده می آیند و جگر چاک نمیشود بعضی از یاران وی زری بر اسماع عرض کردند فرمود
 سماع مروه عشق است آتش عشق را مشتعل و ملتهب میکند و اندازند
 که حاجت به مروه نیست خود آتش عشق و می شعله انگیز است و آه
 جانگزار و سیه جانسوز حاجت بسمع ندارد بلکه در سماع خوف هلاکت
 اوست و بسیار بودی که وقت بوش و خروش از ولوله عشق
 بر زبان درفشان مصرع اوایل از رباعی مشهور آورد
 رباعی عشقا پیر تو مغز گردان خوردی * باشیر دلان چپر ستمیها
 کردی * اکنون چو فتاده است کارت با من * بعضی از مجازان
 عرض و معروض روزی بمعرض بیان آوردند که زانند مصرع
 چهارم بر زبان فصاحت بیان از صیبت فرمودند مصرع چهارم
 بجز طاق حضرت غوث الاعظم کراس است که بر زبان آوردند
 سلف و خلف آب میشود و نظرت عالی که تحمل و هله عشق و حمل آن
 شود مخصوص بجزت محبوب سبحانی است رضی الله عنه که در عالم
 و جوش عشق اکثر میخواندند و آن مصرع چهارم اینست مصرع
 هر حمله که بر من نه کنی نامردی * و حضرت عشق انواع انواع حمله
 می آورد و آنحضرت آنرا بر میداشت و تحمل میکرد و در نه عشق آن
 بلائی است که تحمل حملهای وی از اهلایان و النس و عرش
 و کرسی و حمله آن دشوار است آیه رحمة انا عن صنا الاما ننته

شاہدین کاراست میگویند بندہ بارگای خوشیہ محمد ابو الحیات مولف
 کتاب کہ ہم حکایت حضرت غوث الثقلین رضی اللہ عنہ کہ در عین مجلس
 و عطا جسم شریف آنحضرت را انبساطی رو نمود کہ نا نا نا جسمیست و بر
 مجلسیان جای تنگ میگردد تا آنکہ در تمامی مجلس یک جسم
 آنحضرت ملوے مکان بود و مجلسیان بیرون مجلس افتادند
 باز تجلی صفت قبض نمود کہ جسم مبارک شیئا فشیئا در خوردگی همچون
 عصفور گردیدہ درین میان حضرت علی بن ہدی رضی اللہ عنہ و دیگر کابلیین
 و اسلمین دیدند کہ جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 تشریف شریف ارزانی فرمودہ دست حق پرست بر سر و سے
 رضی اللہ عنہ نهادند جسم شریف بحالت اصلی آمدن گرفت بحال
 خود آمد بعد انقضا سے مجلس حضرت علی بن ہدی و دیگر مقربان
 عرض حال کردند و طالب انکشاف انشدند آنحضرت انعامت حضرت
 فرمود تجلی حضرت عشق در صفت قبض و بسط نبوی بود کہ کسی
 ولی ازین مقام بیرون نہ آید تا آنکہ بہلاکت رسیدہ طی این مقام
 بغیر امداد نبوی صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم و جان بری ازین راہ
 ہلاکت انجام منجملہ محالات عرفا است و ہالک این مقام را اگر
 ملائک آسمان و زمین و عرش و کرسی خواہند کہ دریا بندگی
 رفت و کجا بست نتوانند مقرو مسکن ایشان بجز حضرت حق دیگر
 نداند حق تعالی این تجلی خاص علی و جلالا تم بر من فرمودہ اگر دستگیری

از حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم نشانی ہلاک میبندم شاید
 علو کے شان و طرف عالی وی است رضی اللہ عنہ لکن
 این حکایت در تحفة القادر سے و خلاصۃ المفاخر مرقوم است
 و ہم لطف و عنایت نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سبب نزل حال
 حضرت مولانا رسولنارضا از حد احصاء افزون بود و از حیرت شمارش
 اکثر اذکار و اشغال این طریقہ عالیہ و ارتقیہ و سیدہ است کہ بلا واسطہ
 تربیت و ارشاد بآن از جناب رسالت است صلی اللہ علیہ
 وآلہ وسلم روز سے ارشاد شدہ کہ سیر مقامات و تجلیات
 صفات و غیرہ کہ اولیای سلف را دست میداد و ما فوق
 تکمیل طریقہ است از چند سے برداشته شدہ بود عملاً بنیاد
 الہی در طریقہ شماعطا کردہ شد و یک طریقہ درود یہ و دیگر طریقہ
 نماز مکتوبی از عطیہ نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مخصوص سلسلہ
 حضرت ایشان است کہ اکتفا برومی در تکمیل معارف حقیقہ
 ذکر و فکر دیگر مطلقاً ساقط میکند و اہل محبت تا سیر مقامات
 فقط خواندن درود یا نماز پنجگانہ بان اسلوب در حصول مطلوب
 و وصول مقصود از بدایت تا نہایت کافی است و برای رتبت
 جمال جہان آرا سے نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم درود طریقہ ہدایہ
 بر طریق معبود و انوار آن کبریت احمر است و بدفع جنون کبیر عظیم
 و تربیت اکثر یاران از طریقہ درود یہ بود یا فکر و ذکر و یہ بنیاد

حکم قضا توأم نبوی صلی الله علیه و آله وسلم چنان نفاذ یافته بود که
 تربیت خلاق علی العموم از طریق نماز نه کنند مگر کسی که بور و عنایت
 و محبت باشد یا لیاقت این کار داشته باشد و از عنایت جذبیه محبت
 و غلبه عشق هر لحظه مشاهد جمال شهود چنان بود که شبانه روز
 یاد از نکرده بیشتر روز انوشسته و اگر بخواب رفتی همچنان نشسته
 بخواب رفتی خدام بارگاه که گاه گاه با ستراحت معروض میداشتند
 بچوایش میفرمود که حضور حضرت حق جل و جلاله بے اقباله چون
 توان ماندن مها اکن ادب نباید گذاشت و هرگز در کارخانه
 الهی تصرف بقصد نکردی و در بلا به تسلیم و رضا پرداخته حتی که
 صحت بیمار هم بر حسب عادت بیمار خواسته تا خلاف سنت
 الله از تعجیل و تاخیر صحت نگردد و از کذب و کاذب بسن آزرده
 شدی اگر اتفاقاً از کسی کلمه کذب صادر گردیدی مکرده تر در
 چنانچه تفصیل این هر دو امر مجمل در ذکر احوال خلیفه اعظم حضرت ایشا
 که ممتاز و سر فراز بخطاب تاج العارفین شده بودند گفته خواهد شد
 انشا الله تعالی نقلست روزی یکی از فضلامی دهریه بحضرت
 ایشان حاضر آمده ذکر در ولایت اولیاء و تصرف ایشان افتاده
 آن مرد دهریه که بر جاوه ضلالت و افکار تیز رفتار بود گفت اگر بوده
 باشند در زمانه سلف بوده باشند سخن بر حال هست که حالا
 کسی نیست و هر بار عاده همین سخن مرد و میگرد تا آنکه غیرت الهی

بجوش آمد و نمودند که زمانه از آن خالی نیست و نخواهد ماند آن
 منکر از راه استهزا گفت کسی را ندیدم مگر شاید بحضرت ایشان
 طاقت تصرف بوده باشد فرمودند بلی چنین است گفت باری
 در اتمام حجت توقف نیست نگا سه فرمایند که خیر سے از معارف
 بر مائیز منکشف شو تا از عقیده باطل و انکار سے دلیل باز آید
 زبان حق بیان ارشاد شد که ترا ازین دولت نصیبی نیست بجز
 باطل مانی و بر باطل میری اگر دیدن این کار میخواهی و اتمام حجت
 متنا داری بگو بشارت خود که همراه داری و ضو کرده بیا و از این
 سرمای سعادت نصیبی است آن سبب نصیب بشارت خود غلام سیکه
 حسب حکم والا اشارت کرد بعد و منو حکم کردند که بویا بردار و در
 فلان حجره بنشین که می آیم او همچنان کرد عقب و می فوراً آنحضرت بشارت
 و بر در حجره ایستاده نگاسته برو می کردند که از افاقه بگذشتت مجذوب
 بخت شد روی مبارک بان منکر آورد فرمودند اسے ملی بیا و
 و بهین آن بد نصیب که رفته دید گویا سیکه است بدست که
 و خیر استنہم نتوان لبست از خود رفته بحق پیوسته ند دنیا در نظر شر
 نہ عیبی در خاطرش بر هر دو کون پشت پازده نحو تاشامی جمال
 دوست شده ازین مشاهده بس متنبه و شرمندہ شد و عند
 خواست و عرض کرد که قایل شدم اما میخواهم کہ باز بحالت
 اصلیش آرند ما اورا از و فور ذکامی و سے بس عزیز میداشتم و

و شرآند تلامذہ با او بزودہ فرمودند حال او می بکار تو نیست و نخواهد شد
 او را جذبہ از حد نبات حق از یگانہ و بیگانہ دور بود مگر بر خود نادم و
 بر شاگرد و متاسف رخصت شد بعد از آن حضرت تاج العارفین رفت
 عرض کردند کہ حالش ایتر است تحمل این بار گران نتواند کرد اگر اندکی
 ازین مقام عالی فرو تر نشیند امکان جانبری است چون سخن تاج
 العارفین پس مقبول بارگاہ عالم پناہ بودہ فرمودند و صفا یقہ ندارد
 بروید و تسکین بخشید ایشان رفتہ ساعتی مراقب شدند فی الجملہ
 بسویش آمد و مجزوبانہ عمر بسز میگرد و روسے حضرت ایشان فرمودند
 کہ نماز از وفوت میشود بر سلوک باید آورد و در لحظہ کسبلوک آوردند
 پس سراسیمہ شد و تاب مفارقت جمال محبوب نیاورد و منتماوزار
 پیش کرد فرمودند نماز بخوان آہستہ آہستہ ہمہ مراتب مشاندہ بخوبی
 حاصل خواهد شد آن بیچارہ واکہ جمال مطلوب روز بروز دستغیر الحال پیش
 گوئی ازین غم صبح و شام بسر نخواهد شد آخر پیش تاج العارفین قدر
 سرہ بس الکاح و زاری کردہ لب بجناب پی شفاعت من
 منکر بر گناہ و طاعت من بہ بمقتضاسے رحم کہ در صل طینت تاج
 العارفین بود بشفاعتش در حضرت مولانا رسولتہما حاضر آمدہ عرض
 کردند کہ فصل بعد الوصل و جو بعد الکور صحب تراست از ہمہ بلا ہا
 اکنون ازین بیچارہ راہ سلوک دشوار است اگر لطفی بکار او شود چندان
 زندگی بسر تواند کرد و شفاعت بمرض قبول افتاد فرمودند بحالش

آرند ایشان باز او را بحالت جذب بحال کردند تا عمر بجزب بسیر کرد
 کسی از تاج العارفین بسبب اضطراب و خوف هلاکتش پرسید که مجذوبان
 در عالم بسیار اند کس بهلاکت نرسد این را چه نوع مستی بود که
 حاجت به تشکین ضرور افتاده بود فرمودند که آنحضرت ویرا بیایک
 نگاه بر رتبه کمال رسانیده مجذوب کرده بودند طاقت تحمل آن
 بار نداشت و مجذوبانیکه زنده میباشند بتدریج تا مقاسم
 رسیده اند در آن مقام مجذوب شده اند و ایشانان تحمل آن
 تجلیات میشوند و آنانکه یکبار طی منازل کرده مجذوب میشوند
 چون ظرف تحمل ندارند هلاک میگردند و شاه غلام بچی از آن قسم اند
 که یکبار به تکمیل رسیده مجذوب شده بودند و از خلفای حضرت
 ایشان سوای شاه غلام بچی و دیگر صاحب حضور بیفته کسی کامل
 بودند از آن صاحب مثال چار کس و از چار دو کس کامل و از دو یکی
 حضرت تاج العارفین که از وی اجرامی طریق و اهل کمال بنسبت
 دیگران بسیار شدند اما این بیفته کسی بدخول مجلس شریف نبوسه
 صلی الله علیه و آله و سلم باختیار تام بلا تعین وقت و عرض و عرض
 هر طب و یا بس سرفراز و کام یاب بودند ذکر بعضی از ایشان
 که بسوع خاکسار رسیده است انشاء الله تعالی کرده خواهد شد و
 علی العموم دستور و معمول آنحضرت رضو در باره شرف کردن طالبی
 از مجال جهان آرای رسول صلی الله علیه و آله و سلم چنین بود که چون

طلبی باین مطلب می آمد حکم باستخاره میفرمودند که تا سه و نیم ماه
 کرده باشد اگر او حسب ارشاد عمل آورد درین مابین بمقصود خود
 رسید و اگر ازین امتداد بسبب تکاهل نفس کافر عذر میخواست
 میفرمودند که بر تقدیر فتن شما بر سبیل کشته از دریا سینه محیط که
 راه بس قریب است بچند عرض رسیدن بمدرینه منوره ممکن است
 عرض داشتند که بجز سه چهار ماه فرمودی که باین صعوبت سفر و خوف
 غرق و امتداد چهار ماه چون برسید بجز گل و شست دیگر نه بیند و
 اکنون باین آرام و راحت وطن تمنای دیدن صاحب مکان دارید
 در استخاره عرض سه ماه دراز معلوم میشود بشیوخ دیگر رجوع آرید که
 در عرض کمتر ازین سه ماه سود ادب میدانم نقل است روزی
 ذکرے در فوائد ریاضت در میان آمده تاج العارفین رضی بفرست
 رسولنما عرض کردند که محبوب رب العالمین خواجه عماد الدین قلندری
 بگرام و یاران دیگر تقید ریاضت و سلوک میدادند آنحضرت فرمود چون
 حضرت عشق آتش در خرمن هستی زند و متاع ماومنی بسوزد دیگر حالت
 بر ریاضت چیست همخس و عاشاک حرم و هوا سوخته گردد عشق
 طلب باید کرد و ارشاد رسولنما بعد ایاسه چند که تاج العارفین حضرت
 وطن گرفته بکنور محبوب رب العالمین رضی حاضر شدند در تقریب
 ریاضت عرض کردند که چنین و چنان ذکر آمده رسولنما چنین ارشاد
 کردند خواهی فرمود در است است که شرف عشق چنین است اما

با وقتیکه غلبه عشق است و قبض و بسط مقتضای حال سالک است
 چون تجلی قبض باشد و آتش عشق فرو نشیند نفس کافر بچونیت آید و
 هوا و حرص اندازد و از بام مقصود در مغربله ضلالت انگند که ریاضت^{خسته}
 مانع شر و فسادش نیست و هرگاه از ریاضت شاقه تنزیه نفس کرده
 باشد و این دیوسد کیش رام شده باشد در تجلی قبض و سکون اکثر
 جهانسوز عشق خس و خاشاک ماومنی که در سرشت انسان است ظاهر
 را در و این نمی تواند است که از این بیخ برکنده شده مضرقتی تواند
 رساید بعد چند روز تاج العارفین که اجازت سفر یافتند و در شهر
 بنارس بشرف خدمت مولانا رسولتار رض فایز شدند چون این
 تذکره فریاد خاطر اشرف آمد ارشاد حضرت خواجہ بجنور حضرت مولانا
 عرض کردند حضرت مولانا سکوت فرمود پس انقضاست سالمای
 بسیار و زکے بتاج العارفین ارشاد فرمودند که سخن شاه عماد الدین
 قلندر راست است امروز مطابق واقع می بینم در ایام شباب که
 ایام ولول عشق و جوش محبت بود هیچ خس و خاشاک در او نماند
 نمی نمود اکنون که ایام پیری آمد بعضی اوقات احتیاج بسلوک می افتد
 امر سلوک مرعی باید داشت و بر ریاضت باید کوشید و همه یاران
 را از آن روز یکسب سلوک امر شد نقل است در ابتدا می ایام
 طالب علمی حضرت مولانا رسولتار فرمود عوسے رسولتاری کرده بودند
 که تفصیل آن در ذکر تاج العارفین مذکور آید انشاء الله تعالی

از اجتماع آن در عومی تلخ العارین را حیرتی دست داده بخت
 خواجہ عماد الدین محبوب رب العالمین رضی بدریافت مرآت
 کمالات حضرت مولانا رسولنمارہ کردہ بودند خواجہ بجا اب عریفہ
 نبشتہ فرستاد قصد دریافت حال مولوی صاحب کردہ بودم
 مفصل حال ایشان گنجایش تحریر ندارد مجمل اینکه امر و زار شرق
 و غرب و قاف تا قاف در عالم نظیر ایشان نیست نایب خاص
 رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اندوہم رسولنما و تا این زبان کہ
 مکتوب شریف بکتوب البید رسید ہر کسی از یاران حضرت مولانا
 رسولنمارہ ہم واقف و مطلع ازین خطاب عالی نبود مگر بعضی از ان
 چون بجنب مضمون خط بسمع مبارک رسید فرمودند شاہ صاحب
 کہ محبوب رب العالمین اندہر چہ خواہند گویند گرا یار اسے
 احکار است و ازین خطاب حضرت خواجہ رضی کسے را سابق ازین
 اطلاع نبود چنانکہ مخدوم جہانیاں از مخدوم الملک گفتہ بودند
 شما مخدوم جہانیاں مخدوم بجا بکش گفتند شما مخدوم جہانیاں
 ایدر نہ و پیش ازین گفتگو کسے باین خطاب ہر دو ولی آگاہ نبود
 از انروز ہشتہار یافت و اگر از حسب شریف و سے رضی بوی مشک
 آندی کہ ہر کسے از حاضرین اس راتا مشام جان معطر سلختہ
 علی الخصوص بعد از مراقبہ حتی کہ بعضے کفار کہ معتقد بودند و بعضے
 حاجت حاضر میشدند بے تکلف می شمشیدند و دست مبارک

بهر چیز که میرسد بوسه مشک از روی می آید نقل است
 روزی دیو بوسه سخت بر این خانه برادر عالی قدر حضرت ایشان
 افتاد و مردمان تدبیرها از هر جنس بکار بردند هیچ افسوس نماند
 و طلسم سووی نداد ناچار محض شد نزد حضرت رسولنارفتار نشسته
 بودند و سخن نمی فرمودند از تدبیر و ترک وی تعرض نمود آن دیو
 و آنست که کسی برین غالب نشد زیاده تر شورش و شرارت پیش
 آورد آنحضرت را غضب آمد یک طمانچه بر روی زد و متحمل
 آن نشد که گریخت باز تا روز مرگ آن دیو گرفت که گلبه تسلط جن
 نشد بعضی از مشربان حضرت عرض داشتند که این آه تدبیر چه بود
 فرمودند چون شورش زیاده کردن گرفت و سخن و طاققت و زور
 آوردی و رعیت پیش کرد دیدیم که سخت تر است در هر پنج مرتضوی
 علیه السلام فانی شده طمانچه بر روی او زد و متاب نه آورد و گریخت
 نقل است از حضرت اخذ و موعالم محمدی و موعالم که از
 باران کائنات و خلقهای و مسلمان آن حضرت اند در ایام کسب
 علوم ظاهری و معارف باطنی خدمت وطن گرفتند بودند باز
 چون اراده حاضر شدن بان بارگاه عالم پناه کردند خواهر قرابتی
 حضرت محمدی و م قدس سره که زوجه میر غلام محمد بودند وقت
 سفر باریم با ایشان گفتند که از طرف من بجنور مولانا رسولنار
 عیندارید که اراده است و حسن عقیدت از حضور داریم اما استطاعت

زا در اعلا نداریم چگونه در مسلک کنیزگان و سینه منسلک شویم
 هر چه حکم قصدا توأم بدان نفاذ یابد بعمل آریم محذوم عالم که بدست
 ملازمت فایز شدند پیام خواهر فراموشش کردند حضرت مولانا
 رسوله نما بعد انقضای دوسه روز فرمودند خوب پیامبر سے
 کرید کسیکه پیام فرسید بدست چنین کس فرسید محذوم عالم را یاد
 نہ آمد عرض کردن کہ غلام را پیاسے از کس یا غنی آید فرمودند
 کسی پیاسے فرستاده بود یا نہ آن زمان بچندین تکریم یا و آمد
 عرض مطلب خواهر خود کردند آنحضرت شنید یہ چیز سے در جواب
 فرمودند و ایشانرا جواب تشریف آوردہ ارشاد کردند کہ غسل
 کرو لباس پاک پوشیدہ ششیرینی و پان و غیر ششیرینی مہیا نمود
 در خلوتے در بند کرد و نشیند بیت گرفتہ نماز شدہ حسب حکم
 خواهر محذوم عالم بعمل آوردند آنحضرت حسب تشریف ارشاد فرمودند
 فرمود و بیعت گرفت ایشان در خواست شجر تہ پیران کردند فرمودند
 بنشینہ ہمراہ آوردہ ام و شجرہ مہری عنایت نمودہ تشریف بردند
 بعد چند سے کہ محذوم عالم را اتفاق تشریف آوردی وطن ایشان
 بخواہر خود گفتند کہ اول پیام شما سہو کردہ بودم تھر یک آنحضرت
 یاد آمد بعد عرض حال چیز سے در جواب ارشاد شد و مفصل
 حال یاد دہی آنحضرت و سہو نمودن خود پیام خواہر را بیان کردند
 ایشان متعجب شدہ گفتند کہ آنحضرت در ہمان عرصہ تشریف آوردہ